

امام جواد (ع) و قرآن

## امام جواد (ع) و استدلال به آیات در احکام

احمد صادقی اردستانی

### چکیده

امام محمد تقی الجواد<sup>(ع)</sup> بخش مهمی از تلاش‌های خود را - به منظور ارشاد، هدایت و تربیت و اصلاح جامعه - به بیان احکام و دستورات اسلام اختصاص داده است. با توجه به عمر نسبتاً کوتاه حضرت جواد<sup>(ع)</sup> و تحت نظر حاکمان ناصالح عباسی، در عین حال در پاسخ به نامه‌ها، ملاقات‌های محدود و مناظرات به بیان مسائل اعتقادی و کلامی، احکام و اخلاق و حقوق انسانی می‌پرداختند که در این مقال به ۹ مورد از استشهادات و استدلال‌ات به آیات قرآنی در اثبات احکام فرعی توسط آن حضرت به ترتیب «أبواب فقهی» اشاره می‌گردد.

**کلید واژه‌ها:** امام جواد<sup>(ع)</sup>، آیات قرآنی، احکام فرعی، استشهاد و استدلال.

### مقدمه

امام محمد تقی، با القاب: منتجب، مرتضی و معروف‌تر «جواد<sup>(ع)</sup>» و کنیه‌ی أبوجعفر ثانی، فرزند امام علی بن موسی الرضا<sup>(ع)</sup> و بانویی به نام «خیزران». ام ولد. از اهل «نوبه». - آفریقا. مصر. دهم رجب سال ۱۹۵ هجری در مدینه چشم به جهان گشود و آخر ماه صفر

سال ۲۰۳ هـ که پدرش، امام رضا<sup>(ع)</sup> شهید شد، در حالی که بین ۷ تا ۹ از عمر شریف او می‌گذشت، به مقام عظمای امامت امت رسید و با توجه به این‌که آن امام<sup>(ع)</sup> آخر ماه ذی‌عده سال ۲۲۰ هـ ق، به دستور معتصم عباسی در «بغداد» مسموم و شهید شد و در «قبرستان قریش» «شهر کاظمین<sup>(ع)</sup>» کنونی، در جوار جدّ خویش، امام موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> به آغوش خاک آرمید<sup>۱</sup> مدّت امامت آن بزرگوار را، حدود هفده سال می‌توان دانست.

در این مدت، که امام جواد<sup>(ع)</sup> در مدینه می‌زیست، برای مدتی، مأمون الرشید، او را به «بغداد» فراخواند، بعد از آن، از ۲۸ محرم سال ۲۲۰ هجری معتصم عباسی او را به بغداد فراخواند و تحت نظر آن حاکم ناصالح به سر می‌برد، خود و اصحاب و پیروان اهل بیت<sup>(ع)</sup> برای ارتباط و استفاده از وجود مبارک او در تنگناها و مضیقه‌های شدید بودند، در عین حال، امام<sup>(ع)</sup> در پاسخ به نامه‌ها، ملاقات‌های محدود با اشخاص، با بیان مسائل اعتقاد و کلامی، احکام و اخلاق و حقوق انسانی، به بیان و نشر معارف ناب اهل بیت<sup>(ع)</sup> می‌پرداخت، که در این مقال، به ۹ مورد، از استشهادات و استدلالات، به آیات قرآنی در اثبات احکام فرعی در بیان آن حضرت را، به ترتیب «أبواب فقهی» به طور خلاصه به مطالعه می‌گذاریم، البته، باید توجه داشته باشیم، که بیانات و تفسیرهای حضرت امام جواد<sup>(ع)</sup> در مسائل فقهی نیز، در برابر حاکمان و عالمان وابسته به حکومت عباسیان، که در واقع معارف ناب اهل بیت<sup>(ع)</sup> بود و عالمان درباری، آگاهی و دانش لازم را نداشتند و به رسوایی و شکست آنان منجر می‌شد، یک نوع مبارزه علمی و فرهنگی عمیق محسوب می‌گردید، که قهراً عکس العمل‌های آن حاکمان و جیره‌خواران را در پی داشت، که به خواست خدا، در طیّ بحث و در پایان بیان خواهد شد و اکنون، اصل بحث:

### ۱. نماز صحیح:

باتوجه به این‌که به اتفاق نظر عالمان شیعه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ای از «سوره الحمد» و هر سوره دیگری از قرآن می‌باشد<sup>۲</sup> از لحاظ فتوایی هم امام خمینی<sup>(ره)</sup> می‌فرماید: «در رکعت اول و دوم نمازهای واجب، خواندن سوره «الفاتحة» به نحو کامل واجب است، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نیز جزء هر سوره است و خواندن آن در هر سوره، غیر از «سوره براءت» واجب می‌باشد.<sup>۳</sup>

براین اساس، یحیی بن اُبی عمران همدانی، می‌گوید: نامه‌ای برای ابو جعفر الجواد<sup>(ع)</sup> نوشتم که: فدایت شوم، دربارهٔ مردی که نماز خویش را فقط برای «فاتحة الكتاب» با «بِسْمِ اللَّهِ...» شروع می‌کند، اما برای سوره بعد، «بِسْمِ اللَّهِ» را ترک می‌کند، چه می‌فرمایید؟ البته، این مسأله از هشام بن ابراهیم عباسی - عالم بنی عباس - سؤال شده و او گفته: ایرادی ندارد! - هر دو سوره با یک «بِسْمِ اللَّهِ...» باشد!! - .  
 امام<sup>(ع)</sup> در جواب نوشت: «علی رغم نظریهٔ عباسی «بِسْمِ اللَّهِ...» برای هر دو سوره باید تکرار شود».<sup>۴</sup>

## ۲. وقت نماز صبح:

علی بن مهزیار می‌گوید: ابوالحسن بن الحصین، برای اُبی جعفر ثانی<sup>(ع)</sup> نوشت: فدایت شوم، دوستان من و موالیان شما، دربارهٔ «وقت نماز صبح» اختلاف نظر دارند، برخی از آنان وقتی که سفیدهٔ اول صبح در آسمان به طور مستطیل ظاهر شد نماز می‌خوانند، و بعضی آنگاه که در پایین افق سفیده طلوع نمود، و من نمی‌دانم کدام یک از دو وقت افضل است تا در آن نماز بخوانم، آن را برای من معرفی کن و ضمناً اگر شب مهتابی باشد، که نتوانم طلوع فجر را تشخیص دهم، تا سرخی صبح آشکار گردد، یا هوا «ابری» باشد، یا در «سفر» یا در «وطن» باشم، چگونه رفتار کنم؟ امام جواد<sup>(ع)</sup> در جواب نوشت: «سفیدهٔ صبح که پهن می‌شود، سفیدهٔ صبح بلند نیست، در سفر و حضر نماز نخوان، تا سفیده خوب نمایان گردد، زیرا خداوند متعال، بندگان خویش را در شبیه و بلا تکلیفی قرار نداده و دربارهٔ - سحری خوردن ماه مبارک رمضان - فرموده: «كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ» (البقرة، ۲/۱۸۷)؛ «بخورید و بیاشامید، تا خط سفیدی روز، از سیاهی شب در سپیده دم پدیدار گردد» و منظور از «خط سفید» آن مرحله‌ای است، که در «روزه» خوردن و آشامیدن در آن حرام است، و همین حالت حدی است که خواندن نماز در آن واجب می‌شود».<sup>۵</sup>

## ۳. روزه قاتلان حسین<sup>(ع)</sup>:

محمد بن اسماعیل رازی می‌گوید: به اُبی جعفر ثانی امام جواد<sup>(ع)</sup> عرض کردم: فدایت شوم، دربارهٔ «روزه قاتلان حسین<sup>(ع)</sup>» چه می‌فرمایی؟ چون روایت شده، که آنان

به روزه گرفتن موفق نمی شوند!

آن حضرت فرمود: «آیا نمی دانی دعای فرشته در حق آنان مستجاب شده است؟!».

عرض کردم: موضوع از چه قرار بوده است؛ جانم به قربانت؟!

فرمود: «آن مردم ناصالح وقتی حسین<sup>(ع)</sup> را کشتند، خداوند متعال به فرشته ای دستور داد، اعلام کند: ای مردم ظالم! که قاتلان عترت پیامبر خویش هستید، خداوند شما را به «روزه گرفتن» و «افطار» موفق نمی کند».<sup>۶</sup>

#### ۴. خمس «درآمد» و غنیمت:

علی بن مهزیار می گوید: أبو جعفر ثانی<sup>(ع)</sup> نامه ای نوشت و من نامه را در راه مکه خواندم، نوشته بود: «آن چه را در سال ۲۲۰ هـ، به عنوان یک سنت واجب قرار دادم، یکی از معانی آن است، که از شرح و تفسیر آن از بیم این که منتشر شود، خودداری کردم، ولی برخی از آن را به یاری خدای متعال برای تو تفسیر می کنم: دوستان ما یا بعضی از آن ها، که از خدا اصلاح آنان می خواهم، در انجام وظیفه واجب قصور کردند، من این را فهمیدم و دوست می دارم، در این سال آنان را در امر «خمس» «تطهیر» و «تزکیه» گردانم، خداوند متعال فرموده: «ای رسول ما، تواز مؤمنان صدقات را دریافت کن، تا بدین وسیله، نفوس آنان را از پلیدی حب دنیا، پاک و پاکیزه سازی، و آن ها را به دعای خیر یاد کن، که دعای تو موجب تسلی خاطر آنان شود، خدا به دعای مخلصان شنوا و به مصالح مؤمنان داناست، آیا مؤمنان ندانسته اند، که حتما خدا توبه بندگان را می پذیرد؟ و خدا صدقه آنان را قبول می کند، و البته خدا بسیار توبه پذیر و بسیار مهربان است...» [التوبة، ۹/۱۰۳-۱۰۴] این تکلیف را برای آنان در هر سال واجب نمی دانم و نیز غیر از زکاتی را، که خداوند بر آنان واجب نموده، واجب نمی دانم، بلکه در سنت من، خمس طلا و نقره ای که سال بر آن بگذرد واجب است، اما خمس متاع، ظروف، حیوانات، خدمتگزاران، سود تجارت، و کشاورزی، که تفسیر آن ها را از باب «تخفیف» از جانب خود نسبت به دوستان می دانم، بعد خواهم داد. البته این تخفیف و بخشش من، بدین خاطر است، که من از سوی آنان نیابت دارم و می خواهم اموال آنان مورد غارت سلطان ظالم قرار نگیرد.

اما، درباره «غنائم» و «منافع کسب و کار» که خمس آن، هر سال بر آنان واجب است،

خداوند متعال فرموده: «وای مؤمنان! بدانید، که هرچه به شما غنیمت و فایده رسد [کم یا زیاد] خمس آن خاص خدا، رسول، و خویشان او، و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است و به آنان بدهید، اگر به خدا و آنچه بر بنده خویش محمد (ص) در روز «فرقان» روزی که دو سپاه [اسلام و کفر در جنگ بدر] روبه رو شدند، نازل فرمود، ایمان آورید، و بدانید، که خداوند بر همه چیز تواناست». [الأفال، ۸، ۴۱].

منظور از «غنائم» و «فوائد» غنیمتی است که به دست کسی می‌رسد و سودی است، که از راه کسب و کار به دست می‌آورد، و نیز جایزه مهمی که به انسان می‌دهند، و میراثی - از غیر پدر و پسر و... - که گمان آن را نمی‌کرد... به هر حال، فهمیدم اموال زیادی از دشمنان به دست دوستان ما رسیده، که هر کس از دوستان ما، چنین اموالی را دریافت داشته [خمس] آن را به «وکیل من» و اگر در مکان دوردستی است، به «نایب مورد اعتماد من» تحویل دهد تا به دست من برسد، اگرچه مدتی طول بکشد، زیرا نیت مؤمن، بهتر از عمل اوست.

اما، درباره خمس غلات و کشاورزی...<sup>۷</sup> توضیحات زیادی دارد.<sup>۸</sup>

## ۵. صدقه و حفظ پاداش آن:

امام حسن عسکری (ع) فرموده: «مردی به حضور محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) رسید، در حالی که شادمان و مسرور بود، امام (ع) علت آن شادمانی را پرسید، مرد جواب داد: ای فرزند رسول خدا! از پدرت شنیدم، که می‌فرمود: شایسته‌ترین روزی، که بنده در آن لایق شادمانی است روزی است که خداوند به او توفیق دهد صدقات و مبرات پردازد و بتواند نیاز و کمبود زندگی برادران مؤمن خویش را تأمین کند و من امروز توانستم، به هر یک از ده نفر از برادران مؤمن نیازمند عائله‌مند که از فلان جا و فلان جا مراجعه کرده بودند، کمک مالی کنم و بدین جهت، شادمان و مسرورم.

امام جواد (ع) فرمود: «به جان خودم سوگند، تو شایسته شادمانی هستی، اگر عمل خویش را محو - و نابود - نکرده باشی و در آینده هم محو و نابود نکنی!!» آن مرد گفت: چگونه ممکن است من عمل خویش را محو و نابود کرده باشم، در حالی که «شیعه خالص شما» هستم؟

امام (ع) فرمود: «وای، که تو نیکی و صدقه به برادران خود را باطل کرده‌ای!!»

مرد گفت: ای فرزند رسول خدا، چرا چنین شده؟  
امام (ع) فرمود: «کلام خداوند متعال را بخوان که فرموده: «ای اهل ایمان! صدقات خویش را به خاطر منت گذاردن و آزار رساندن، به هدر ندهید...» [البقرة، ۲/۲۶۴].  
مرد عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، من به کسانی که صدقه دادم، نه منت گذاشتم و نه آزار رساندم!

امام (ع) فرمود: «خداوند متعال فقط فرموده: «صدقات خود را با منت گذاردن و آزار رساندن، به هدر ندهید!» و نفرموده: با منت گذاردن و آزار رساندن «به کسانی که صدقه می دهید» آن را باطل نکنید، بلکه منظور خداوند «هرگونه آزار رساندن» است، آیا آزار رساندن به کسانی، که به «آنان صدقه داده‌ای» بزرگتر است، یا آزار رساندن به فرشتگان مقرب، که در اطراف تو، مراقب اعمال تو هستند، یا آزار دادن به ما؟».

مرد گفت: ای فرزند رسول خدا، این آزار رساندن بزرگتر است!  
امام (ع) فرمود: «به یقین مرا و فرشتگان را آزار رسانده‌ای و صدقه خود را هم باطل نموده‌ای!»

مرد گفت: چرا چنین شده است؟!  
امام (ع) فرمود: «چون گفتم: چگونه ممکن است صدقه دادن من به هدر رود، در حالی که شیعه خالص شما هستم؟ وای به حال تو، آیا میدانی «شیعه خالص ما» چه کسی است؟». وقتی مرد پاسخ منفی داد، امام (ع) فرمود: «حزقیل، مؤمن آل فرعون و حبیب نجار و صاحب «یاسین» که خداوند متعال درباره او فرموده: «[موسی (ع) در حال گفت و گوی با آن قوم بود] که مردی شتابان از دورترین نقاط شهر «انطاکیه» به نام «حبیب نجار» فرا رسید و گفت: ای مردم! [از من بشنوید] و رسولان خدا را پیروی کنید» [یس، ۳۶/۲۰] و نیز شیعیان خالص ما، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر هستند، آیا توباً آنان مساوی هستی؟ آیا با این گونه عمل خویش، فرشتگان و ما را آزار رسانده‌ای؟».

مرد گفت: از خداوند طلب آمرزش و توبه می‌کنم، پس چه باید بگویم؟  
امام (ع) فرمود: «بگو: من از دوستان و محبتین شما هستم، دشمن دشمنان شما و دوستدار اولیای شما می‌باشم». پس مرد گفت: من چنین می‌گویم و این گونه هستم، ای فرزند رسول خدا، و از ادعای بزرگی که کردم، که تو و فرشتگان آن را ناپسند می‌دارید توبه می‌کنم، زیرا چیزی را که انکار می‌کنید، جز انکار خداوند متعال نیست.

آنگاه امام محمد بن علی بن موسی الرضا<sup>(ع)</sup> فرمود: «اکنون پاداش صدقات بازگشت نمود و محو و نابودی پاداش از تو بر طرف شد»<sup>۹</sup>.

## ۶. عِدَّةٌ مَتَوَقَّاتٌ:

درباره «عِدَّةٌ زَنی که شوهر او مرده است» محمد بن سلیمان می گوید: به ابی جعفر ثانی عرض کردم: فدایت شوم، چگونه است که «عِدَّةٌ زَن مطلقه» سه «ظَهْر» یا «سه ماه» است، اما، «عِدَّةٌ زَنی که شوهر او فوت کرده» چهار ماه و ده روز می باشد؟ امام<sup>(ع)</sup> فرمود: «اما «عِدَّةٌ زَن مطلقه» سه مرتبه عادت و پاک شدن است، تا «رحم از جنین «شوهر» قبلی پاک گردد، اما «عِدَّةٌ زَنی که شوهر او فوت کرده» بدین خاطر است، که خداوند متعال، برای زنان شرایطی قرار داده، که نباید از آن تخلف کنند و بر آنان شرط نموده، که شرط «ایلاء» - سوگند برای ترک آمیزش - که چهار ماه است را، رعایت نمایند، خداوند متعال هم فرموده: «برای آنان که با زنان خود «ایلاء» کنند، باید چهار ماه انتظار کشند - و عِدَّةٌ نگه دارند» [البقرة، ۲/۲۲۶] و برای هیچکس جایز نیست بیش از چهار ماه در «ایلاء» عِدَّةٌ نگه دارد، چون خداوند متعال می داند که این مدت، نهایت ظرفیت صبرزن نسبت به مرد است.

و اما، شرطی را که خداوند برای زنان قرار داده، این است که به آنان دستور داده، اگر شوهر آنان فوت کند، از تاریخ فوت شوهر، چهار ماه و ده روز، به مقداری که در زمان «حیات» برای «ایلاء» عِدَّةٌ نگه می داشتند، عِدَّةٌ نگه دارند، خداوند متعال فرموده: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا» [البقرة، ۲/۲۳۴]. بر این اساس، فرموده: ده روز، در «عِدَّة» مگر با «چهار ماه» زیرا خدا می داند، که نهایت ظرفیت و توان و صبر زن در مورد خویشنداری از «عمل آمیزش» چهار ماه است، بدین جهت «عِدَّةٌ نگهداشتن را» بروی و به نفع او واجب کرده است»<sup>۱۰</sup>.

## ۷. تَبْدِيلٌ وَصِيَّتٍ:

وصیّت، عبارت است از این که هر مسلمانی قبل از مرگ و در حال هوشیاری، نسبت به تکالیف واجب الهی و مردمی، که از او فوت شده، یا باید انجام شود، به شخصی یا اشخاصی - وصی - صورت دهد، تا آن تکالیف به جای مانده، یا امور دیگر را، طبق

مفاد وصیت انجام دهد.<sup>۱۱</sup> و برای وقوع و درست انجام شدن و عدم تغییر و تبدیل آن، به بیان قرآن کریم، گرفتن دو شاهد لازم است.<sup>۱۲</sup> وصیت در حوزه امور شخصی، نوعاً یک امر واجب است و اگر این کار - وقوع و عدم تبدیل آن - مربوط به امور اجتماعی و سیاسی باشد، که با سرنوشت مسلمانان پیوند بخورد، اهمیت آن بسیار ضروری و الزام آور خواهد بود.

علی بن مهزیار می‌گوید: امام جواد<sup>(ع)</sup> نامه‌ای به جعفر و موسی<sup>۱۳</sup> نوشت، که در آن آمده بود: «بدانچه به شما دستور دادم و شما را دو شاهد گرفتم، که فلان کار انجام شود، بدانید که نجات شما در آخرت و اجرای مفاد آن، همان چیزی است که پدران شما به آن وصیت کرده و برای شما و پدران شما بسیار نیک و مطلوب خواهد بود، از آن پرهیزید، که چیزی از آن وصیت را تبدیل و تغییر دهید، بلکه تمام آن را عملی گردانید، زیرا پدران شما با این وصیت از دنیا رفتند و این کار موجب رضایت آنان از شما خواهد بود، که اکنون بر عهده شما گذاشته شده، زیرا این کار جدی است و خداوند متعال هم در کتاب خویش، درباره وصیت فرموده: ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة، ۲/۱۸۱]؛ «پس هرکس آن [وصیت] را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناه آن تنها بر [گردن] کسانی است، که آن را تغییر دهند، آری، خدا شنوای داناست». <sup>۱۴</sup> از نظر فتوایی هم، وقتی وصیت تحقق یافت، باید مفاد و احکام آن عملی شود و تبدیل و تغییر آن جایز نیست.<sup>۱۵</sup>

## ۸. مجازات راهزن «محارب»:

عیاشی، از احمد بن فضل خاقانی از «آل رزین» روایت کرده، که او گفته است: در زمان حکومت معتصم عباسی، گروهی راهزن، در «جلولاء» راه را بر کاروان حاجیان و افراد دیگری بستند و پس از آن فرار کردند، این خبر به گوش معتصم رسید و به عامل خویش - فرماندار - جلولاء نوشت: راه را بر آنان ببندد و با اذن خلیفه آنان را دستگیر نماید، و اگر چنین نکند، به خود او هزار تازیانه زده می‌شود و سپس، مثل مجازات راهزنان به «چوبه دار آویخته خواهد شد!» فرماندار با تلاش فراوان راهزنان را دستگیر کرد و مطمئن شد، اینان همان راهزنان هستند، آنگاه این گزارش را برای معتصم نوشت، معتصم، قاضی، احمد بن ابی دؤاد - داود -، فقهای شهر و عالمان و سایر افراد را، در مجلسی



که حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضا<sup>(ع)</sup> نیز در آن حضور داشت، برای محاکمه و مجازات فراهم آورد، آنگاه خطاب به قضات و فقیهان گفت: حکم و مجازات اینان چیست؟ آنان گفتند: حکم و مجازات راهزنان - و محاربین - را خداوند بیان فرموده و گفته است: «سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در [سر] زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست، که کشته شوند، یا بر دار آویخته گردند، یا دست و پای آنان، در خلاف جهت یک دیگر بریده شود، یا از آن سرزمین تبعید شوند، این رسوایی آنان در دنیا است، و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت» [المائدة، ۵/۳۳]. حال، امیرالمؤمنین! اختیار دارد، برای هریک از این مجازات‌ها مایل است، حکم صادر کند! معتصم، حضرت ابوجعفر ثانی<sup>(ع)</sup> را مورد خطاب قرار داد و گفت: درباره‌ی جوابی که اینان دادند، توجه می‌گویی؟! امام<sup>(ع)</sup> فرمود: «قاضی و فقیهان، نظر خود را آن گونه که خلیفه شنید، بیان کردند».

معتصم گفت: مایلیم نظر تو را دریافت دارم؟! امام جواد<sup>(ع)</sup> که دید همه‌ی عالمان و فقیهان درباری - بدون دانایی و بدون توجه به فروع و مسائله - پاسخ خطا دادند، فرمود: «اینان در فتوا دادن خویش گمراهند! زیرا آنچه درباره‌ی این راهزنان باید مورد توجه خلیفه قرار گیرد این است، که:

الف: اگر راهزنان، فقط راه را ناامن کرده و کسی را نکشته و مالی را غارت ننموده‌اند، مجازات آنان «زند» است و این است معنای تبعید و «نفسی بلد» چون راه را ناامن کرده‌اند.

ب: و اگر راه را ناامن کرده و کسی را هم کشته‌اند، مجازات آنان، قتل [و اعدام] است.  
ج: و اگر راه را ناامن کرده و مرتکب قتل نیز شده، و مال را غارت [و سرقت] کرده‌اند، باید نخست دو دست و پای آنان در جهت یکدیگر قطع گردد و سپس به دار مجازات آویخته شوند».

معتصم، پس از شنیدن این جواب‌ها، برای عامل خویش نوشت، تا طبق نظر امام<sup>(ع)</sup> و تفصیل و تحلیلی که، آن بزرگوار صورت داد، راهزنان مجازات شوند.<sup>۱۶</sup>

## ۹. حدّ قطع «ید» سارق:

زرقان، رفیق و ملازم قاضی، ابن ابی دؤاد - داود -، گفته است: یک وقتی این قاضی از

مجلس معتصم برگشت، او را سخت ناراحت و غمگین دیدم، علت را پرسیدم، گفت: ای کاش، بیست سال پیش مرده بودم!

علت ناراحتی او را جویا شدم، گفت: از دست محمد بن علی بن موسی الرضا<sup>(ع)</sup> که در مجلس امیرالمؤمنین معتصم حضور داشت! گفت: مگر چه اتفاقی افتاد؟! ابن ابی دؤاد- داود- گفت: سارقی را نزد خلیفه آوردند، که خود به سرقت اقرار کرده بود و می خواست با جاری کردن «حدّ» او را تطهیرکنند، خلیفه علما و فقها را به مجلس دعوت نمود، محمد بن علی<sup>(ع)</sup> هم حضور داشت، خلیفه از ما سؤال کرد: دست سارق از چه جایی باید قطع کرد؟

من جواب دادم: از «بند دست»! معتصم پرسید: به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آیه تیمّم، چون دست، شامل انگشتان و کف دست تا مچ می شود و خداوند هم فرموده: ﴿فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ...﴾ (النساء، ۴/۴۳)؛ «و صورت و دست های خود را مسح نمایید». و با این فتوا تعدادی از علمای حاضر با من موافقت کردند.

اما، عده دیگری گفتند: دست سارق، از «مرفق = آرنج» باید قطع شود، معتصم گفت: به چه دلیل؟ آنان آیه وضو قرائت کردند که می فرماید: ﴿...وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...﴾ (المائدة، ۵/۶)؛ «و دست های خود را تا آرنج بشویید، و این دلیل است، که «حدّ دست، آرنج» است. آنگاه متوجه محمد بن علی<sup>(ع)</sup> شد و گفت: نظر توجیست، ای ابو جعفر؟ وی فرمود: «دیگران گفتند و تو هم شنیدی!».

معتصم گفت: من با نظریه آنان کاری ندارم، می خواهم بدانم نظر توجیست؟ امام<sup>(ع)</sup> فرمود: «مرا از اظهار نظر معاف بدار!» خلیفه، او را سوگند داد، که نظریه خود را بیان کند.

امام<sup>(ع)</sup> فرمود: «حال که مرا سوگند دادی، باید بگویم: همگان در بیان حکم مسأله به خطا رفته اند! زیرا: حدّ قطع ید سارق، چهار انگشت، است، تا کف دست باقی بماند». معتصم گفت: دلیل چیست؟ فرمود: «سخن پیامبر<sup>(ص)</sup> که در سجده هفت عضو باید به زمین نهاده شود، -پیشانی، دو کف دست، سر و کُنده زانو و نوک انگشتان دو پا- و اگر کف دست، تا مچ یا تا آرنج قطع شود، کف دست برای سجاده باقی نمی ماند، در صورتی که قرآن فرموده: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ...﴾ (الجن، ۷۲/۱۸). یعنی: این اعضای هفت گانه

ویژه خداست و کسی را بر آن حقی نیست، که قطع کند.

معتصم، این نظریه را پسندید و دستور داد: دست سارق را از همان جا، که امام<sup>(ع)</sup> فرموده بود، قطع کردند.

ابن ابی داؤد-داود- می گوید: به خاطر این شکست، گویا برای من قیامت به پا شده بود و آرزو می کردم، که ای کاش مرده بودم!

زرقاق می گوید: ابن ابی داؤد-داود- برای من گفت: بعد از سه روز نزد معتصم رفتم و گفتم: نصیحت امیرالمؤمنین، بر من واجب، من آنچه را می دانم، باید بگویم، اگرچه به خاطر آن داخل آتش دوزخ شوم!

معتصم گفت: مگر چه شده؟ گفتم: آیا این صحیح است، که امیرالمؤمنین، مجلس بزرگی از فقها و علما و امرا، و رؤسای بزرگ تشکیل دهد، در یک مسأله دینی، نظریه آنان را نپذیرد و نظریه کسی را مورد توجه قرار دهد، که تعداد اندکی از افراد امت به امامت او عقیده دارند، و او را شایسته این مقام می دانند، و با این عمل، مقام او را تثبیت نماید؟ و موقعیت خویش را در خطر غصب خلافت قرار دهد!

معتصم، با شنیدن این استدلال منقلب شد، بیدار گردید که چه خطایی مرتکب شده! آنگاه برای قاضی به خاطر این نصیحت دعای خیر کرد!

روز چهارم، معتصم، یکی از نویسندگان خویش را خواست و به او دستور داد، امام جواد<sup>(ع)</sup> را به خانه خود دعوت کند، ولی امام<sup>(ع)</sup> آن دعوت را نپذیرفت و فرمود: «من در این گونه مجالس حاضر نمی شوم»، اما آن مرد اصرار زیاد کرد: که این دعوت برای اطعام و متبرک شدن خانه اوست و ضمناً یکی از وزرای خلیفه آرزوی ملاقات با امام<sup>(ع)</sup> را دارد، در نتیجه آن حضرت به خانه آن نویسنده رفت، وقتی غذا را خورد، احساس کرد مسموم شده، به زودی مرکب - اسب - خود را خواست تا برود، اما صاحب خانه تقاضای ماندن کرد، ولی امام جواد<sup>(ع)</sup> فرمود: «خروجی من دارک خیرلک؛ اگر در خانه تونباشم برای توبه تراست». آنگاه به خانه خویش رفت، آن روز و شب را با رنج و ناله به سربرد و سرانجام به شهادت رسید.<sup>۱۷</sup>

لازم به یادآوری است، که نحوه شهادت حضرت جواد الائمه<sup>(ع)</sup> امام نهم ما شیعیان را به گونه های دیگر نیز آورده اند، که مناسب است مراجعه شود.<sup>۱۸</sup>

۱. الکافی، ۴۹۲/۱، الإرشاد/۳۳۶؛ دلائل الإمامة/۳۹۵؛ بحار الأنوار، ۵۰/۱۶-۷؛ تحلیلی از زندگانی و دوران امام محمد تقی<sup>(ع)</sup>/۴۳۴-۴۲۹.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۵۷/۱، ذیل آیه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

۳. تحریر الوسیله، ۲۹۸/۱، کتاب الصلاة/ القول فی القرأة والذکر/ مسأله ۱ و ۱.

۴. الکافی، ۳/۳۱۳/ح: ۲؛ تهذیب الاحکام، ۲/۷۴/ح: ۲۰؛ وسائل الشیعه، ۴/۷۴۶/ح: ۶.

۵. الکافی، ۳/۲۸۲/ح: ۱؛ تهذیب الاحکام، ۲/۳۸/ح: ۶۶؛ وسائل الشیعه، ۳/۱۵۳/ح: ۴.

۶. الکافی، ۴/۱۶۹/ح: ۱؛ وسائل الشیعه، ۷/۲۱۳/ح: ۱؛ مستدرک الوسائل، ۶/۱۵۲.

۷. تهذیب الاحکام، ۴/۱۸۷/ح: ۲۰، وسائل الشیعه، ۶/۳۴۹/ح: ۵.

۸. رک: تحریر الوسیله، ۱/کتاب خمس و زکات؛ وتوضیحات شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۸۸/۴ شرح حدیث ۲۰.

۹. بحار الأنوار، ۶۵/۱۵۹/ح: ۱۱؛ مستدرک الوسائل، ۷/۲۳۴/ح: ۸۱۲۳ «بر فرض وثاقت حدیث» به نظر می رسد، امام<sup>(ع)</sup> روی ابن مرد و خصوصیات وی و جهات دیگر، دقت و

حساسیت داشته، که آن شخص و دیگران، متوجه تفاوت «شیعه» و «محب» بشوند.

۱۰. الکافی، ۶/۱۱۳/ح: ۱؛ تهذیب الاحکام، ۸/۲۲۴-۲۲۵/ح: ۹۳.

۱۱. تحریر الوسیله، ۲/۸۱.

۱۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ...» (المائدة، ۵/۱۰۶).

۱۳. جعفر، فرزند حضرت امام موسی کاظم<sup>(ع)</sup> بوده «الإرشاد/۲۴۴/ موسی، همان مُبرقع، فرزند دوم، خود امام جواد<sup>(ع)</sup> بوده است. «منتهی الآمال، ۲/۳۹۳/۱۴. الکافی، ۷/۱۴/ح: ۳؛ وسائل الشیعه، ۱۳/۴۱۲/ح: ۲؛ تفسیر نور الثقلین، ۱/۱۶۰/ح: ۵۳۴.

۱۵. تحریر الوسیله، ۲/۹۰ «ذیل مسأله ۵»

۱۶. تفسیر العیاشی، ۱/۳۱۴/ح: ۹۱؛ حلیه الأبرار، ۲/۴۱۷ موسوعة کلمات الامام الجواد<sup>(ع)</sup>/۲۳۱.

۱۷. تفسیر العیاشی، ۱/۳۱۹/ح: ۱۰۹؛ بحار الأنوار، ۵۰/۵-۷/ح: ۷؛ مستدرک الوسائل، ۴/۴۵۴-۴۵۵/ح: ۵۱۴۳؛ منتهی الآمال، ۲/۳۹۰-۳۹۱؛ تحلیلی از زندگانی و دوران امام محمد تقی<sup>(ع)</sup> «صلواتی»/۴۳۰.

۱۸. منتهی الآمال، ۲/۳۸۸-۳۹۱.